■حضرت امیر المؤمنین علی(ع):
نفسِ خود را تا زمانی که تو را در طاعت خداوند یاری دهد گرامی بدار

■اذان ظهر: ۱۲:۱۴ ■غروب آفتاب: ۱۷:۱۴
■اذان مغرب: ۱۷:۳۴ ■نیمه شب شرعی: ۲۳:۳۰
■اذان صبح فردا: ۵:۴۵ ■طلوع آفتاب فردا: ۷:۱۳

روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی
■چهارشنبه ۲۶ دی ۱۴۰۳ ■سال سی‌وسوم ■شماره ۹۳۰۶
جهش تولید با مشارکت مردم

همشهری

حافظ
باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است؟
شمشاد خانه‌پرور ما از که کمتر است؟

صفحه‌آرا: علیرضا بهرامی

■صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■مدیر مسئول: محسن مهدیان
■سردبیر: دانیال معمار
■معاونان سردبیر: شهرام فرهنگی، علی عمادی، شاهین امین، حامد فوقانی
■مدیر فنی: حامد یزدانی
■مدیر هنری: مهدی سلامی
■دبیر عکس: امیر پناهپور

سیاسی و دیپلماتیک:
■مدیر: حسین ارجلو
شهرنگار:
■مدیر: پروانه بهرام‌نژاد
■دبیر: مریم باقرپور
اقتصاد:
■مدیر: حسین لطفی
■دبیر: مریم موسی‌پور
تماشاگر:
■مدیر: امیر محمد یعقوب‌پور
■دبیر: لیلی خرسند

ایرانشهر:
■دبیر: زهرا عباسی
تندرستی:
■مدیر: عیسی محمدی
■دبیر: مریم سرخوش
سرنخ:
■مدیر: جواد عزیزی
■دبیر: محمد جعفری
دانستنیها:
■مدیر: ساسان شادمان
■دبیر: زهرا خلجی
سرزمین من:
■مدیر: محمد باریکانی

جامعه:
■دبیر: فهیمه طباطبایی
گزارش:
■مدیر: مسعود میر
■دبیر: فاطمه عسگری‌نیا
۲۴ (سینما و تلویزیون):
■مدیر: سعید مروتی
■دبیر: علیرضا محمودی
صفحه آخر:
■دبیر: جواد نصرتی
طرح و گرافیک:
■دبیر: محمدعلی حلیمی

■پذیرش آگهی: ۸۴۳۲۱۰۰۰
■چاپ: همشهری
■تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■توزیع و اشتراک: موسسه نشر گستر امروز نوین
■تلفن توزیع: ۶۱۹۳۳۰۰۰
■تلفن اشتراک: ۶۱۹۳۳۱۱۴

■دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال قریشی، شماره ۱۴
■کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

■همشهری: www.hamshahrionline.ir
■سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

صفحه آخر

نگارخانه در پارک

۱۱۰ دیوار بوستان ولایت به مناسبت میلاد حضرت علی(ع) با خطاطی هنرمندان به نگارخانه تبدیل شده است

فاطمه عباسی

چند وقتی است که رنگ فرسودگی از روی دیوارهای فلزی و بتنی بوستان ولایت زدوده و این دیوارها تبدیل به گالری هنری هنرمندان تهرانی شده است. طرح بازپیرایی ۱۱۰جداره بوستان ولایت مدتی است که آغاز شده و رونمایی از این طرح به مناسبت ولادت باسعادت امیرالمومنین علی(ع) انجام شد اما این طرح هنوز به نقطه پایان نرسیده است. دیوارهای بوستان ولایت با همت و تلاش سازمان زیباسازی و شهرداری با طرح‌های خوشنویسی و احادیث اهل‌بیت(ع) مزین شده‌اند و به نوعی این پروژه آغازگر تحولی چشمگیر در این بوستان خواهد بود. مدیران شهری امیدوارند این طرح که پیوندی است از هنر و معنویت، علاوه بر زیباسازی فضای شهری، به تقویت فرهنگ و ارزش‌های دینی در جامعه کمک کند. در این پروژه تاکنون ۸طرح نقاشی خطاطی اجرا شده که شامل موضوعات آیینی و مرتبط با ولایت حضرت امیر(ع) است و همچنین طرح‌هایی با مضمون وطن‌پرستی و افتخار به ایران نیز اجرایی شده است. از آنجا که طرح بازپیرایی تا ۱۲بهمن ادامه دارد و قرار است این آثار هنری و معنوی تکمیل شود، اگر دستی در کار هنر به‌ویژه خوشنویسی و نقاشی دارید، بد نیست سری به شهرداری منطقه ۱۹ بزنید تا بتوانید در این پروژه همکاری کنید.

کوچه‌گرد

سنگک پای عقد

لیلا باقری

تنها باری بود که اهل محل او را پشت تنور و پاروبه‌دست می‌دیدند. کریم‌خشتی شب قبل جعبه شیرینی به‌دست آمد و قسمش داد: «**من همین یه عزیز گرامی رو دارم... ارواح خاک شاطر مدآقا خودت بپز و بینیویس که سوات‌دار محلی. مدیونی اگه خودت هم نیایی...**»

«رضا شاطر مدآقا» مبارک‌بادی گفت و سر بلند نکرد.

آن وقت‌ها هر کسی لقبی داشت که از شغل پدر می‌آمد یا یک چیز تابلو توی ظاهر یا کارهای طرف، ولی هرچه بود، خوب چفت می‌شد با آن آدم... معلوم هم نبود کی نخستین‌بار این لقب را می‌دهد اما یک جورهایی از خردجمعی بچه‌های خیاوون یا همان اسمال‌بزاز می‌آمد. حتی وقتی سال ۱۳۰۴ سجل اجباری شد، باز کسی با فامیلی صدا نمی‌شد. اگر می‌گفتی «رضا محمدی» کسی نمی‌شناخت:

رضا ممدی نداریم! چه شلکیه؟ آهاااا... خو بابا بوگو رضا شاطر مدآقا، مگه میشه کسی بلندبالای خیاوونو با اون یال و کوپال هزار ماشالله نشناسه...

شاطر مدآقا اما تنها لقب او نبود. وقتی کم‌کم موقع چاشت و قبل پخت نوبت ظهر، کله‌اش رفت توی کتاب و روزنامه، بهش «رضا چِل» هم گفتند.

فری لق‌لقو: چِل و وِلی دیگه بابا... هر روز خدا چَمبَله زدی تو خودت داری دروغ و دَونگ می‌خونی!

رضا شاطر مدآقا اما به شوخی همه حرفی را رد می‌کرد:

می‌خونم تا چشم تو هشت‌تا... فری لق‌لقو. زندگی که فقط همین خندق بلا و لَف‌لَف خوردن نیست، لفت و لعابی هم داره!

فری لق‌لقو: نیس حالا تو پاچال سنگَکی چنجه به نیش می‌کشیم... هی چونه بپیچ، ناخون تکی، ناخون جنگلی، نون پنج‌سیری... سگ‌دوی یه سیر لقمه یتیمی...

رضا شاطر مدآقا: هی کفر بگو تا دست شاقولوس بیگیره... آبگوشت ته تنور لقمه یتیمیه شَغالَ!

فری لق‌لقو: الحق که چلی...

رضا شاطر مدآقا: تو این زمونه هر کی هر کاری کنه که بقیه نکنن، حُله... به آقامم اون آخریا می‌گفتن شاطر مدآقا دیوونه. والا ما که بچه بودیم و نفهمیدیم چرا می‌گفتن. فقط آتیش به آتیش سیگار می‌کشید و همیشه این جعبه برنجی کهنه‌هه که زدم سینه دیفال دکون، جیب بغلش بود و به همه سیگار تعارف می‌زد... تنها باری که دس به یخه شدم و همه رو چکی کردم، سرونه همین بود. آقام از کوچه دردار که پیچید، یه مشت بچه زرزرو افتادن دنبالش قیل و قال «**شاطر مدآقا سیگار... شاطر مدآقا سیگار...**» عین چَلتوپ پرتشون کردم سینه دیفال.

رضا از نوجوانی همه‌کاره دکان نانوایی شد؛ خودش را البته کسی پشت تنور نمی‌دید. اغلب کنار دخل بود و بی‌قِر و پُز سرش توی کتاب و هیچ عین خیالش نبود در روز چندتا دختر چَگورپَگوری تر و تمیز به هوای او می‌آمدند تا خشخاشی دوآتشه بگیرند و هیچ سر بلند نمی‌کرد. این بود که کسی نفهمید کجا دختر را دیده بود، کی خواسته بود، چطور از کف داده بود که آن روز آنطور رفت پای تنور... از قبل سفارش خمیر ممبری یا همان نان بزرگ را داده بود؛ چهارمین خمیر روز که موعد پختش بعد از ظهر بود. سروقت هم آمد تا برود پشت تنور.

فقط آتیش‌انداز می‌مونه که تنور رو گرم نیگه داره. بقیه بیرون.

کتش را درمی‌آورد و با همان پیراهن سفید و کراوات قرمز مهمانی، تند و تند بیست چانه بزرگ می‌برد و می‌پیچد؛ هر کدام نیم‌من. قبل از اینکه پارو دست بگیرد برای دقیقه‌ای خیره می‌ماند به شن‌های کف تنور. بعد نفس می‌گیرد و خمیرها را یکی‌یکی روی پارو پهن می‌کند و داخل تنور می‌برد و هنوز سفت‌نشده، بیرون می‌آورد و می‌اندازد کناری... تا پانزدهمی... که بالاخره راضی می‌شود.

ابرام تو هم بیرون!

رضا شاطر مدآقا شروع می‌کند به زمزمه: **گلیم بخت کسی که بافتند سیاه / به آب زمزم کوثر سفید نتوان کرد...**

باید چشم‌های سرخش پنهان بماند. باید نان را نیم‌پز بدون اینکه حتی یک چین به آن بیفتد، در بزرگ‌ترین قد و قواره‌ای که تا به آن روز در خیاوون پخته شده از تنور بیرون بکشد و روی سفره بیندازد. نیم‌پز و همچنان سفید تا بشود روی آن بنویسی.

خشخاش رنگ‌شده و شیره انگور و شاخه درخت انار را که دو برابر قلم نی تراشیده، می‌چیند روی میز. چند نفس عمیق می‌کشد تا دستش پرقوت بماند برای لفت و لعاب این زندگی که همیشه‌ازش دم می‌زد. سر قلم را در آب و شیره مخلوط توی کاسه می‌زند و حاشیه نان را نقشی از هفت و هشت می‌زند.... با خشخاش یکی پایه را سرخ و یکی را سبز می‌کند.... باز نفس می‌گیرد، قلم را در شیره می‌زند و وسط سنگک پای عقد دختر می‌نویسد: «**چو شیر و چون شکر بادا همیشه / ابد، امروز، فردا... این عروسی**»

با اسکن این کیوآرکد پادکست مربوط به یادداشت را بشنوید.

یادداشت

میلاد حضرت علی(ع) در تهران قدیم

مهرشاد کاظمی

میلاد حضرت علی(ع) در روز ۱۳ رجب از دیرباز مورد توجه پیروان آن حضرت در سراسر ایران قرار دارد. تاریخ و گذشته تهران نیز حاکی از همین موضوع است و همواره تهران و روستاهای پیرامون آن مأمن و اقامتگاه شیعیان و پیروان آن امام همام بوده است و این خود یکی از دلایل توجه و حصار کشیدن پیرامون تهران توسط شاه طهماسب صفوی بود. در فاصله دوره صفوی تا پایتختی تهران و از آن زمان تا دوره ناصری، مسلماً میلاد حضرت علی(ع) در ۱۳ رجب عید گرفته می‌شده است اما میزان متقن اهمیت آن مشخص نیست. تا اینکه در منابع دوره ناصری به جشن‌های مفصل در این روز اشاره شده است و این روز را به‌عنوان عید عام معرفی کرده‌اند.

در روضه الصفای ناصری اثر رضا قلی‌خان هدایت آمده است: «روز سیزدهم رجب، ولادت حضرت شاه ولایت، امیرالمومنین، اسدالله الغالب، علی بن ابیطالب علیه‌السلام محقق است و حضرت شاهنشاه اسلام پناه آن روز را عید سعید مقرر فرموده و اشرف اعیاد شمرده، در دارالخلافه و سایر امصار ایران متداول داشته، لوازم تعظیم و تکریم به ظهور آمد و جشن مبارک برپای شد و تهنیت‌ها رفت.»

هینریش بروگش، سیاح آلمانی که در سال ۱۸۶۰ میلادی در تهران شاهد مراسم میلاد امام علی(ع) بوده، در سفرنامه خود نقل می‌کند: «شب قبل از آن روز، صدای چند توپ از ارگ سلطنتی به‌عنوان شادی به گوش رسید و متعاقب آن تعداد زیادی فشفشه و بالن‌های رنگارنگ به آسمان فرستاده شد و آتش‌بازی مبسوطی صورت گرفت؛ این جشن و شادی به‌خاطر شب تولد علی(ع) امام اول و رهبر مذهبی شیعیان ایران بود. ناصرالدین شاه در این روز به سلام نشست و از سفرای خارجی مقیم ایران فقط سفیر عثمانی به این سلام، دعوت شده و حضور داشت. بعد از این سلام، شاه در برابر مردم ظاهر شد، بدین معنی که وارد ایوان بالاخانه‌ای (واقع در خیابان ناصر خسرو مقابل بازارچه مروی) که مشرف به خیابان و میدان کوچک جلوی آن بود، شد و مقابل جمعیت زیادی که برای تماشا گرد آمده بودند، قرار گرفت و در این موقع، عده‌ای که به مناسبت روز جشن، برنامه‌های تفریحی و سرگرمی در وسط میدان اجرا می‌کردند و حدود یک ساعت به طناب بازی، رقص روی طناب، رقص و آواز پرداختند. طی این مراسم شاه، گاه به گاه مشتی اشرفی و سکه‌های کوچک طلا را به پایین و در میان مردم به‌عنوان عیدی می‌ریخت.»

مراسم سلام عام میلاد حضرت علی(ع) در دوره مظفری علاوه بر کاخ گلستان در سایر نقاط شهر همچنان باشکوه برپا می‌شد. در کتاب افضل التواریخ، میرزا غلامحسین خان شیرازی آمده است: «شب سیزدهم رجب که شب عید ولادت حضرت سیدالاولیاء امیرالمومنین، علی بن ابیطالب، علیه‌السلام بود، بر حسب معمول سنواتی، در دوشان تپه مشغول جشن و سرور بودند. در خیابان‌های تهران، خانات و اسواق، چراغانی کردند و آتش بازی و شلیک به عمل آمد.»

از منابع چنین به‌نظر می‌رسد در دوره قاجار به‌خصوص از اوایل دوره ناصری مراسم میلاد علی علیه‌السلام با شکوه و با حضور گسترده مردم برگزار می‌شده است و تا به امروز این رسم همچنان پابرجاست.

تهران مصور

خیابانی برای تفریح رانندگان

شاید جالب باشد که بدانید حدود ۵۰سال قبل، یکی از سرگرمی‌ها و تفریحات تهرانی‌ها، رانندگی در مسیر خیابان پارک‌وی بود؛ خیابانی که امروزه تبدیل به بزرگراه چمران شده است. ساخت این بزرگراه که از میدان توحید آغاز می‌شود و تا تقاطع خیابان ولی‌عصر(عج) ادامه دارد به دهه ۴۰ برمی‌گردد و همان زمان تهرانی‌ها از ساخت پارک‌وی بسیار استقبال کردند. داریوش شهبازی، پژوهشگر تهران قدیم می‌گوید: «شهروندان خیلی لذت می‌بردند که در این بزرگراه خلوت و خوش‌منظر رانندگی کنند. بخشی از تفریح مردم در روزهای تعطیل هم رانندگی در این مسیر بود. در خیابانی که از پارک‌وی منشعب می‌شد و در تقاطع خیابان سئول فعلی، رانندگان با دنده خلاص سربالایی می‌رفتند. علت این بود که این خیابان به‌نسبت شیب بزرگراه پارک‌وی، سربالایی به‌نظر می‌رسید اما در واقع سرازیری بود. با این خطای دید، انگار رانندگان در مسیری سربالایی با دنده خلاص رانندگی می‌کردند.»

این محله...

پل رومی؛ پلی به افتخار عثمانی‌های همسایه!

سیدسروش طباطبایی‌پور

از قدیم‌الایام یک قانون مهم در روابط میان انسان‌ها و رودها وجود داشت: قانون دوری و دوستی! یعنی هرجا آب بود، انسان‌ها در اطرافش جمع می‌شدند و آبادی می‌ساختند؛ ولی مراقب هم بودند که خیلی به رود نزدیک نشوند؛ چون رودها و رودخانه‌ها رام نبودند و هرازگاهی هوس طغیان می‌کردند و هرچه آبادی سر راه‌شان بود، خراب می‌شد! یکی از این رودها مقصودبیک یا دربند در تهران بود؛ رودخانه‌ای که از کوه‌های توچال و سعدآباد سرازیر می‌شد و به سر پل تجریش و باغ فردوس می‌رسید و از دل تهران می‌گذشت و آنگاه دشت‌های ری و ورامین را سیراب می‌کرد. اما یکی از محله‌های اطراف تهران آن‌روزها که به برکت مقصودبیک آباد شده بود، محله پل‌رومی بود؛ محله‌ای که در عهد قاجار نامش سرآسیاب بود و هنوز آنجا را جزو تهران به‌حساب نمی‌آوردند.

چگونه سرآسیاب پل‌رومی شد؟

در جایی بالاتر از تقاطع پل صدر کنونی با خیابان شریعتی و درست روبه‌روی ایستگاه متروی قیطریه، راه مالرویی در کنار رودخانه مقصودبیک وجود داشت که آسیاب آبی کوچکی کنارش ساخته بودند و پل چوبی کوچکی اجازه می‌داد مردم از روی رودخانه عبور کنند. در آن روزگار، ناصرالدین‌شاه گاهی مهمانانش را برای گشت‌وگذار به محله‌های خوش‌آب‌وهوای اطراف تهران می‌برد تا آنها لحظات خوشی را سپری کنند.

یکی از این محله‌های باصفا همین سرآسیاب بود. یک بار سفیر کشور عثمانی گذرش به سرآسیاب افتاد و باغ‌های این حوالی چشمش را گرفت و باغی بزرگ را به نام کشورش در محله سرآسیاب خرید و در آن عمارتی برای خودش و کارکنان سفارتش ساخت. در آن روزگار سال‌ها بود میان شاهان قاجار و کشور عثمانی یا ترکیه امروزی، نزاعی درنگرفته بود و رفت‌وآمد عثمانی‌ها به این باغ باصفا فراوان برقرار بود. مردم آن روزگار هم که به عثمانی‌ها رومی شرقی یا رومی می‌گفتند، نام محله سرآسیاب و پل روی آن را آهسته‌آهسته به پل رومی تغییر دادند.

آیا اکنون اثری از آسیاب پل رومی به چشم می‌آید؟

در اواخر عصر قاجار، به‌خاطر فرسودگی پل و آسیاب و طغیان رودخانه مقصودبیک، آب همه‌چیز را با خود برد؛ اما در اوایل دوره پهلوی اول با آجر و سیمان پل کوچک دیگری روی رودخانه ساختند تا آمدوشدها همچنان ادامه یابد. البته دیگر از آسیاب خبری نبود که نبود. اگر این‌روزها سری به محله پل رومی بزنید، هنوز پل آن‌روزها را در نزدیکی باغ سفارت ترکیه می‌بینید.

بناهای دیگر محله پل رومی

بعد از باغ کشور عثمانی یا همان ترکیه، انگلیسی‌ها و آلمانی‌ها هم در جوار محله پل رومی ساکن شدند و هنوز باغ‌ها و عمارت‌هایشان پابرجاست. اما پل رومی این‌روزهای تهران هنوز از جمله محله‌های باصفای تهران است و متروی قیطریه و بناهای عمومی مثل پاساژ، سینما، باشگاه و ورزشگاه، به آن رونق بخشیده‌اند. این محله این‌روزها از شمال به محله تجریش، از جنوب به اتوبان صدر، از شرق به قیطریه و از غرب به محله الهیه محدود می‌شود.